

تجربه آرژانتین

محمدرضا شالگونی

دهه گذشته اوج گیری جهانی "بازار آزاد" و نظریه های اقتصادی نئولیبرالی بوده است و اکنون اکثریت مردم در غالب کشورهای جهان، به بهای تحمل مصیبت های بسیار، معنای سرمایه داری "بازار آزاد" را بهتر می فهمند. تجربه این دوره نشان داده است که با گسترش "بازار آزاد" اولاً- تهی دستان تهی دست تر می شوند و ثروت مندان ثروت مندتر؛ ثانیاً- "بازار آزاد" به معنای محدودتر شدن مداخلات دولت در هدایت عمومی اقتصاد نیست، بلکه غالباً به معنای افزایش این مداخلات است، ثالثاً- "بازار آزاد" فقط از طریق پر دامنه تر کردن بحران های اقتصادی دوره ای سرمایه داری می تواند ادامه یابد.

درباره نکته اول (به خاطر محدودیت این مقاله) فقط می توانم به دو نمونه از ایالات متحده امریکا و بریتانیا اشاره کنم که نه تنها بزرگ ترین و ثروت مندترین اقتصادهای "بازار آزاد" جهان هستند، بلکه چیرگی نئولیبرالیسم در آن ها پیش تر از کشورهای دیگر صورت گرفته است. بنا به گزارشی به کنگره امریکا در سال ۱۹۹۹، درآمد ثروت مندترین یک درصد جمعیت امریکا در دو دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ از درآمد ۴۰ درصد پائین جمعیت آن بیشتر شده است در حالی که این نسبت، دو دهه قبل، معادل درآمد ۲۰ درصد پائین جمعیت بوده است. به عبارت دیگر، شکاف درآمدی میان ثروت مندترین ها و فقیرترین های جمعیت امریکا در طول دو دهه، دو برابر شده است. آماری دیگر نشان می دهد که در طول همین دو دهه، شمار کودکان زیر خط فقر در بریتانیا سه برابر شده است. (به نقل از مقاله استفان مزاروس در شماره دسامبر ۲۰۰۱ ماهنامه "مانتلی ریویو").

اما درباره نکته های دوم و سوم، روشن ترین و آخرین شواهد را بحران های همین دهه اخیر به دست می دهند. در دهه گذشته، بحران هایی بسیار پر دامنه و بی سابقه در دوره بعد از جنگ جهانی دوم، کشورهای متعددی را که ظاهراً اقتصادهای سرمایه داری پرتحرکی داشته اند، در بر گرفته اند. و برای مقابله با همه این بحران ها، مداخلات دولتی وسیعی صورت گرفته است. آن هم نه تنها در سطح ملی، بلکه هم چنین در سطح بین المللی. مثلاً در اواخر سال ۱۹۹۴ بحران بسیار پر دامنه ای اقتصاد مکزیک را فلج کرد. و مدافعان "بازار آزاد" نه تنها به انتظار معجزه "دست نامریی" بازار نشستند، بلکه در تمام سطوح به مداخلات دولتی متوسل شدند. از جمله، صندوق بین المللی پول (البته با مداخله مستقیم امریکا) برای مهار بحران، با وامی ۵۰/۵ میلیارد دلاری (یعنی مبلغی که تا آن موقع بی سابقه بود) وارد میدان شد. یا در ۱۹۹۷ بحران اقتصادی بی سابقه ای غالب به اصطلاح "ببر" های شرق آسیا (تایلند، فیلیپین، مالزی، کره جنوبی، هنگ کنگ، سنگاپور و اندونزی) را فراگرفت. این بار نیز همه قدرت های بزرگ سرمایه داری، به رهبری امریکا و از طریق صندوق بین المللی پول، با وامی ۱۱۳ میلیارد دلاری وارد میدان شدند. هم چنین در سال ۱۹۹۸ بحران مالی روسیه به ورشکستگی کامل آن انجامید و صندوق بین المللی پول با وامی ۲۲/۶ میلیارد دلاری به میدان آمد. همین ماجرا سال گذشته در مورد ترکیه نیز تکرار شد و آخر نمونه آرژانتین است که به پرت گاه ورشکستگی کشیده شده است.

در این میان نمونه آرژانتین از همه آموزنده تر است. زیرا مدافعان اقتصاد نئولیبرالی در این کشور هر چه را که می خواستند و لازم داشتند، به دست آورده بودند. در توضیح بحران های قبلی، تحلیل گران نئولیبرال می کوشیدند بحران را محصول بی اعتنائی به توصیه های نئولیبرالی یا عدم اجرای کامل آن قلم داد کنند. مثلاً آن ها بحران ۹۵-۱۹۹۴ مکزیک را محصول عدم اجرای کامل توصیه های نئولیبرالی و وزن سنگین بخش عمومی در کل اقتصاد کشور معرفی کردند. بحران کشورهای شرق آسیا را به فساد حکومت ها و سیستم بانکی این کشورها نسبت دادند و ورشکستگی مالی دولت روسیه را محصول نفوذ مافیا در سیستم مالی قلم داد کردند و بحران ترکیه را به فساد گسترده در دستگاه دولت نسبت دادند و الی آخر. اما در مورد آرژانتین هیچ یک از این بهانه ها وجود ندارد و بحران این کشور را بی تردید می توان محصول عملی شدن طرح های نئولیبرالی معرفی کرد.

از آغاز دهه ۱۹۹۰، دولت آرژانتین به رهبری کارلوس منم، برای بیرون آمدن از بحران اقتصادی و مخصوصاً تورم

لجام گسیخته‌ای که به ۳۰۰۰ درصد می‌رسید، به اصلاحات رادیکالی در جهت لیبرالیزه کردن اقتصاد دست زد. از اوایل سال ۱۹۹۱ پول کشور را کاملاً تبدیل‌پذیر ساخت و فراتر از آن، میان پزو و دلار (امریکا) نرخ ارز تثبیت شده‌ای (بر مبنای هر پزو برابر یک دلار) برقرار کرد. و برای تضمین این نرخ ارز تثبیت شده، یک هیأت نظارت بر پول (Currency board) تعیین کرد که حق تصمیم‌گیری دربارهٔ سیاست‌های پولی کشور به آن تفویض شده است. معنای این کار جز چشم‌پوشی دولت از "حاکمیت پولی" چیز دیگری نمی‌تواند باشد. زیرا با این کار، دولت نه تنها از حق خود برای تعیین حجم پول چشم می‌پوشد، بلکه می‌پذیرد که حتی نرخ بهره نیز نه در خود کشور، بلکه در واشنگتن یا فرانکفورت تعیین شود. (هفته نامه "اکنونیست" لندن ۲۵ اکتبر ۲۰۰۱) البته، خصوصی‌سازی‌های بسیار گسترده، کاهش هزینه‌های دولت و خصوصاً حذف غالب تعهدات اجتماعی آن، سیاست اقتصادی درهای باز و تلاش برای جلب سرمایه‌گذاری‌های خارجی، این اصلاحات پولی را تکمیل می‌کردند. این جهت‌گیری‌های قاطع اقتصادی با پشتیبانی کامل سازمان‌های مالی بین‌المللی صورت گرفت و برای مدتی رونق اقتصادی قابل توجهی را دامن زد و در نتیجه، آرژانتین به سوگلی صندوق بین‌المللی پول و ویتترین تبلیغاتی طراحان "برنامه انطباق ساختاری" تبدیل شد. اما از نیمهٔ دوم دههٔ ۹۰ رونق اقتصادی از نفس افتاد و از سال ۱۹۹۷ بحران اقتصادی عمیق‌یابنده‌ای کشور را فراگرفت. و اکنون آرژانتین، در پایان یک تجربهٔ ده سالهٔ "بازار آزاد" در پرت‌گاه ورشکستگی کامل قرار گرفته است. بدهی‌های بخش عمومی (یعنی حکومت مرکزی و حکومت‌های ایالتی) به ۱۵۵ میلیارد دلار می‌رسد. این مبلغ ۵ برابر ارزش صادرات سالانه آرژانتین و به لحاظ نسبی بزرگ‌ترین بدهکاری تاریخ اقتصادی است. (اکنونیست، ۱۸ دسامبر ۲۰۰۱) بنا به آمار رسمی، ۱۸ درصد نیروی کار کشور بیکار است ولی در بعضی مناطق نسبت بیکاران به نیروی کار ۳۰ درصد است و در مناطقی حتی به ۸۰ درصد می‌رسد (به نقل از مقاله‌ی با ارزش جیمز پتراس در شماره‌ی ژانویه ۲۰۰۲ ماهنامه‌ی «مانتلی ریویو») با عنوان «جنبش کارگران بیکار در آرژانتین». رکود اقتصادی چنان فلج‌کننده است که حتی بخش بزرگی از لایه‌های میانی، مواد غذایی را از طریق معاوضه به دست می‌آورند و صدها هزار نفر آرژانتینی از طریق تشکیل «باشگاه‌های معاوضه» نیازهای اولیه‌ی شان را تأمین می‌کنند. مثلاً سلمانی‌ها در مقابل مواد غذایی، موی سر مشتریان‌شان را کوتاه می‌کنند و بوتیک‌دارها اجناس‌شان را با مواد غذایی معاوضه می‌کنند. به خاطر ورشکستگی شرکت‌های اصلی بیمه‌ی درمانی (که تماماً خصوصی هستند) داروهای حیاتی نایاب شده‌اند؛ ۳۰۰ هزار بیمار دیابتی دیگر نمی‌توانند انسولین پیدا کنند؛ نظام بهداشت عمومی عملاً فروپاشیده است و دارو برای بیماری‌های کشنده‌ای مانند ایدز، سرطان و بیماری‌های قلبی نایاب شده است. (روزنامه گاردین انگلیس، ۵ ژانویه ۲۰۰۲)

چیزی که سومین اقتصاد بزرگ امریکای لاتین و مرفه‌ترین جامعه‌ی آن (بعد از شیلی) را به چنین روزی انداخته است، همان سرمایه‌داری "بازار آزاد" و نسخه‌های نئولیبرالیسم اقتصادی است. در طول ده سال گذشته، دولت آرژانتین به بخش عمومی اقتصاد این کشور چوب حراج زده است. مؤسسات و شرکت‌های عمومی به سرمایه‌داران آرژانتینی و خارجی فروخته شده‌اند و صاحبان جدید آن‌ها هر چیزی را که به حد کافی سودآور نمی‌دیدند، تعطیل کرده‌اند و هزاران کارگر بیکار شده‌اند. بسیاری از معادن و نیروگاه‌ها بسته شده‌اند و در بعضی مناطق شهرک‌های کارگری به طور کامل به نابودی کشیده شده‌اند. اتحادیه‌های کارگری مورد تهاجم قرار گرفته‌اند و فعالان اتحادیه‌ای بسیاری صرفاً به جرم عضویت در اتحادیه، اخراج شده‌اند. شرایط کار کارکنان بخش عمومی بدتر شده و پرداخت حقوق‌شان ماه‌ها عقب افتاده است. و در تمامی سطوح سفته‌بازی و سوداگری، فعالیت‌های سازنده اقتصادی را به حاشیه رانده است. در طول این مدت ۱۳۰ میلیارد دلار به وسیلهٔ بورژوازی آرژانتین از کشور خارج شده است و فرار سرمایه از کشور در همین سال گذشته بیش از ۲۰ میلیارد دلار بوده است (گاردین انگلیس، ۴ ژانویه ۲۰۰۲). و این در حالی است که آرژانتین برای بدهی‌های خودش بهرهٔ بسیار سنگینی می‌پردازد. زیرا با توجه به اصلاحات اقتصادی انجام شده، آرژانتین اساساً از طریق بازار اوراق قرضه وام گرفته است و خریداران اوراق قرضهٔ آرژانتین ۶ برابر خریداران اوراق قرضهٔ خزانه‌داری ایالات متحد آمریکا، بهره به جیب می‌زنند (فاینانشال تایمز، ۱۸ دسامبر ۲۰۰۱). معنای این ارقام این است که "بازار آزاد" در یک دههٔ گذشته وسیله‌ای بوده برای متحد کردن بورژوازی آرژانتین با سرمایه‌ی مالی بین‌المللی برای

چاپیدن این کشور. هم‌اکنون ۱۴ میلیون نفر از مردم آرژانتین (یعنی حدود نیمی از جمعیت کشور) با درآمدی کمتر از ۴ دلار در روز زندگی می‌کنند و هر روزه شمار انبوهی به این جمعیت اضافه می‌شوند فاینانشال‌تایمز، همان شماره). تردیدی نیست که این رقم بسیار گنگ و حتی تا حدی گمراه‌کننده است. زیرا اولاً- یک میانگین انتزاعی است و دربارهٔ فقیرترین‌های این بخش از مردم چیزی نمی‌گوید؛ ثانیاً- در کشوری که تمامی اقتصاد دلاریزه شده است و از خدمات اجتماعی دولتی خبری نیست، یک دلار نمی‌تواند همان ارزشی را داشته باشد که در غالب کشورهای پیرامونی دارد. حقیقت این است که فشار اصلی روی انبوه کسانی است که نمی‌توانند کاری پیدا کنند، مخصوصاً تهی‌دستان شهری، پیران و جوانان جویای کار. و جالب این است که در چند ماه گذشته، تمام دانش و مهارت‌های اقتصادی کارشناسان مالی آرژانتینی و غیرآرژانتینی روی این متمرکز بوده که با چه تدبیری می‌توان بحران را به هزینهٔ همین فقیرترین بخش جمعیت آرژانتین، مهار کرد. مثلاً طرح کاوالو (وزیر اقتصاد سابق) این بود که برای تراز کردن بودجه سال ۲۰۰۲، درآمد مالیاتی را ۴ میلیارد دلار افزایش بدهد و هزینه‌های آن را ۷ میلیارد دلار کم کند. از جملهٔ اقدامات "شرافت‌مندانه‌ای" که او در این راستا انجام داد، کاهش ۱۳ درصدی حقوق بازنشستگان بود! البته این اقدامات هنوز کمتر از آن چیزی بود که صندوق بین‌المللی پول و آیت‌الله‌های "بازار آزاد" می‌خواستند. مثلاً هفته‌نامه «اکنومیست» (۲۵ اکتبر ۲۰۰۱) در مقاله‌ای که در دفاع از تجربهٔ تعیین هیأت نظارت بر پول نوشت، اتحادیه‌های کارگری آرژانتین را به "سرسختی" متهم کرد و عملاً آن‌ها را عامل اصلی بحران آرژانتین معرفی کرد. به عبارت دیگر، به طور ضمنی خواهان ندمالی اتحادیه‌های کارگری آرژانتین شد. ظاهراً از نظر «اکنومیست» اتحادیه‌های کارگری مزاحم "بازار آزاد" هستند! و این درحالی است که بخش بزرگی از اتحادیه‌های کارگری این کشور عملاً در دست یک بوروکراسی سازش‌کار گرفتارند و برای کارگران کاری انجام نمی‌دهند (دربارهٔ سازش‌کاری این اتحادیه‌ها، نگاه کنید به مقالهٔ یاد شدهٔ جیمز پتراس).

تجربهٔ آرژانتین تابلوی گویایی از طبیعت سرمایه‌داری معاصر را به نمایش می‌گذارد. و معنای طرح‌های طلایی نخبگان بورژوازی مالی جهانی (یا به اصطلاح "هم‌رأیی واشنگتن") را به زبانی همه‌فهم و زمینی بیان می‌کند. البته انتقاد از "بازار آزاد" در کشور ما که همهٔ مشکلات اقتصادی و اجتماعی با سرپنجهٔ تدبیر ولی فقیه نظر کردهٔ امام زمان حل می‌شود، بدون اشاره به مواهب جمهوری اسلامی می‌تواند به معنای شکرگزاری از این مواهب باشد. حقیقت این است که ما ایرانیان به قول مارکس- نه تنها از زندگان که از مردگان هم رنج می‌بریم. در این جا مصیبت اقتصاد اسلامی و مداخلات دولت اسلامی چنان خردکننده است که بعضی از مخالفان جمهوری می‌توانند "بازار آزاد" را به عنوان راه نجات از فلاکت گستردهٔ کنونی مردم وعده بدهند. بعضی‌ها می‌خواهند مردم را بباوراند که اگر ایران بتواند مثلاً عضو سازمان تجارت جهانی شود، فقر و فلاکت کنونی مردم ایران رو به کاهش خواهد گذاشت. درست به همین دلیل، باید هشیار بود. مشکل اکثریت عظیم ایرانیان نه با لیبرالیزه شدن سیاست‌های اقتصادی جمهوری اسلامی حل شدنی است و نه حتی صرفاً با سرنگونی جمهوری اسلامی. ما مجبوریم نه فقط علیه دولت اسلامی و اقتصاد اسلامی، بلکه هم‌چنین علیه سرمایه‌داری خالص "بازار آزاد" نیز مبارزه کنیم. وگرنه، حتی بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی نیز، در بهترین حالت باید تجربهٔ آرژانتین را تکرار کنیم. فراموش نکنیم که آرژانتین، علی‌رغم همه بدبختی‌های‌اش، کشوری است بسیار پیشرفته‌تر از ایران. و بنابراین تجربهٔ آرژانتین در ایران بسیار مصیبت‌بارتر خواهد بود. رهایی از چنگال جمهوری اسلامی مسلماً مقدم‌ترین مسألهٔ ماست؛ ولی قرار نیست از بهشت جمهوری اسلامی به بهشت "بازار آزاد" سرمایه‌داری پرتاب شویم.